

تجربه‌های تربیسته

معرفی کتاب‌هایی که از تجربه‌های واقعی نویسندگان آنها الهام گرفته شده



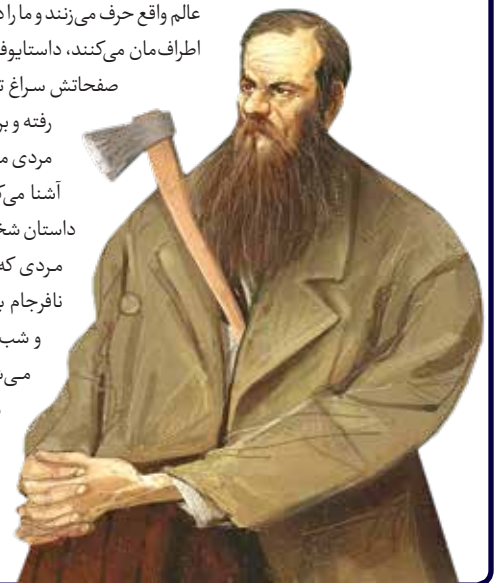
فاطمه پورابراهیم

نوجوانه

داستان‌ها پر هستند از روایت زندگی‌هایی که در عالم واقع از ما دورند؛ زندگی آدم‌های متنوع و متکثر جهان. اینجا تحفه کتاب رمان‌هایی را معرفی می‌کنم تا تجربه‌های تربیسته خوبی را زندگی کنیم. تجربه‌هایی که شاید هیچ‌وقت نمی‌دانستیم الهام‌گرفته از زندگی نویسندگان آنهاست و این حقیقت، دری دیگر از این کتاب‌ها را به روی مان باز می‌کند.

شب‌های روشن

در میان رمان‌هایی که از تجربیات بیرونی و اتفاق‌های عالم واقع حرف می‌زنند و ما را درگیر حادثه‌های جهان اطراف مان می‌کنند، داستایوفسکی کتابی دارد که در صفحاتش سراغ تجربیات درونی آدم‌ها رفته و برای مان از جهان ذهنی مردی می‌گوید و ما را با زندگی او آشنا می‌کند. شب‌های روشن، داستان شخصیت‌هاست. داستان مردی که زندگی‌اش در آشنایی نافرجام با زنی، دگرگون می‌شود و شب‌های زندگی‌اش روشن می‌شود. زندگی کسی که داستایوفسکی او را رویاپرداز می‌خواند و داستان از زبان شخصیت عجیب او روایت می‌شود و



۱

حرف‌هایش، نشان از شخصیت عمیق او دارد. شخصیت اصلی داستان که ما اسمش را نمی‌فهمیم و همان خیالباف خطابش می‌کنیم، هرگز دوستی نداشته و اگر روزی کسی را در جایی ملاقات کرده، همه‌اش در رویا بوده‌است. درک عمیق دنیای درونی آدم‌ها، چیزی است که شاید در زندگی نتوانیم بیش از چند بار تجربه‌اش کنیم؛ فهم مقصود کنش‌های آدم‌ها در شرایط حساس و افکارشان، وقتی به جایی خیره می‌شوند. اما تجربه خواندن رمان‌های خوب، درک ما از انسان‌ها را بالا می‌برد. شخصیت‌پردازی کتاب شب‌های روشن، به غیر از مباحث تکنیکی و هوشمندی سرشار نویسنده‌اش، از آن جهت برای من ارزشمند است که الهام‌گرفته از شخصیت خود تئودور داستایوفسکی است. رویاپرداز، روایت روزهای تنهایی نویسنده آن است و از تنهایی آدم‌ها، عشق، روابط انسانی و فداکاری می‌گوید و خواندنش به ما، تجربه زیسته تأثیرگذارترین نویسنده روس را می‌دهد.

تنهای بزرگ



دست به دست می‌چرخند و به زبان‌های مختلف ترجمه می‌شوند و جهانیان آن را می‌خوانند و شاید مخاطبان، هیچ‌وقت نفهمند که چقدر با شخصیت‌های داستان هم‌درد بوده‌ای.

تجربه‌های شخصی، بزرگ‌ترین سرمایه‌های هر نویسنده‌ای هستند؛ تجربه‌هایی که گاهی از جای‌های عمر بلند انسان، به آثاری تبدیل می‌شوند که بین مردم کشور پهناور

۲

برای کریستین هان نیز همین اتفاق افتاد؛ نویسنده‌ای آمریکایی که برنده چندین جایزه ادبی شده است. کتاب‌های او، بارها در جدول کتاب‌های پرفروش قرار گرفته و بین مردمی که به ادبیات داستانی علاقه‌مندند، محبوبیت دارد. از کتاب‌های پرفروش او، کتاب تنهای بزرگ است. تنهای بزرگ یا شکوهمندتنها، از پرفروش‌ترین کتاب‌های سال ۲۰۱۸ در آمریکا بوده است. این کتاب، داستان مهاجرت است. داستان مهاجرت سربازی آسیب‌دیده به نام ارنت آلبرایت که در سال ۱۹۷۰ برای شروع یک زندگی جدید، خانواده‌اش را به آلاسکا وحشی می‌برد. شخصیت اصلی داستان دختر نوجوانی به نام لنی است؛ دختر همان ارنت که میان رابطه پرفرازونشیب پدر و مادرش گیر افتاده است. دوستی که این کتاب رابه من معرفی کرد، می‌گفت آن را برای بار دوم هم می‌خواند، چون در کنارش فعل زیستن را صرف می‌کند. تمام اینها وقتی معنا می‌یابد که بدانی کریستین هانا خودش دختر یک سرباز جنگ ویتنامی بود و حتی مدتی را برای کاهش تأثیرات جنگ، به آلاسکا نقل مکان کرده بود.

پیرمرد دریا

داستان خواندن یعنی بدون حرف‌زدن با کسی، با آدم‌های جدید ملاقات کنی. یعنی همان جمله معروف از دریچه چشم کسی دیگر به دنیا نگاه کردن. نهان‌های شان را بشناسی و زیست دور از سبک زندگی آنها را به تجربه‌هایت اضافه کنی. سانتیاگو، شخصیت اصلی داستان پیرمرد و دریا است؛ ماهیگیر پیر و باتجربه‌ای که بعد از سال‌ها زبازند بودن در شغلش، حالا ۸۴ روز است که هیچ صیدی نداشته و حالا دارد خودش را می‌بازد. پیرمرد و دریا داستان مبارزه حماسی سانتیاگوی پیر است با یک نرزمه‌ماهی غول‌پیکر. او برای به دام انداختن آن با همه چیز در جنگ است؛ صیدی که می‌تواند بزرگ‌ترین صید تمام عمر او باشد. این داستان به ظاهر ساده، نویسنده آن، ارنست همینگوی را برنده نوبل ادبیات کرده است. اگر دست به قلم باشید و اهل نوشتن متن‌های روایی، می‌دانید که خالقان آثار خوب، همیشه شنونده داستان‌های خوب از زندگی آدم‌های دور و نزدیک اطراف شان هستند. داستان زندگی مردم، خرده‌روایت‌ها، فرهنگ‌ها و... همیشه بهترین منبع الهام برای خلق ایده‌های داستانی هستند. ارنست همینگوی هم پیرمرد صیادش را از شخصیت دوستی قدیمی الهام گرفته است. همینگوی و همسر سومش به قایق سواری علاقه خاصی داشته‌اند. آنها قایقی می‌خرند و نامش را هم پیلار می‌گذارند. طبق رویه تمام قایق‌دارها، باید کسی را استخدام می‌کردند تا از قایق‌شان مراقبت، محافظت و نگهداری کند. آنها با ماهیگیری کوبایی به اسم گرگوریو فونتس آشنا می‌شوند. در دورانی که هر دو آنها در کوبا اقامت داشتند، پیوند دوستی عمیقی میان شان شکل گرفت؛ به طوری که حتی بعدتر وقتی همینگوی در کوبا زندگی نمی‌کرد هم گرگوریو ناخداپی‌لار را به عهده داشت. زندگینامه‌نویسانی که در مورد زندگی و آثار همینگوی مقاله و کتاب نوشته‌اند، همگی هم داستان هستند و شخصیت سانتیاگو را به رفیق شفیق ماهیگیر همینگوی نسبت می‌دهند. فونتس، پیرمرد دریا، در سال‌های آخر عمرش مبتلا به سرطان می‌شود و در ۱۰۴ سالگی از پای می‌افتد و درمی‌گذرد. او قبل از مرگ، پیلار، قایق قدیمی ارنست همینگوی را با عشق به دولت کوبا هدیه می‌دهد. او که عمرش را در قایق و روی دریا گذرانده بود، هیچ‌وقت سواد نداشت و نتوانست داستان پیرمرد و دریا را بخواند؛ داستانی که از زندگی او الهام گرفته شده بود و در میان چندین نسل، همچنان محبوب و از شاهکارهای ادبی است.

